

نوشتن شکلی از زندگی است



الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.
الف شماره ۷۲۰ همزمان با جلسه ۸۲۰ انجمن منتشر شد.
این شماره الف بیستم و هفتم فروردین ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.
محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

بالای سر تنهائی

چراغ‌های خیابان تهی از نور
ماه جمجمه‌ی بزرگ قدیمی
شیشه‌ی ماشین را پایین داد
تا

هوایی بخورند رگ‌های گشوده
آرام‌تر شد
آرام

خاموش

مردی در دوردست شعر دکلمه می‌کرد
رادیوی ماشین هنوز روشن بود

حوریه رحمانیان

صحروو سبز و حُرْمِ یادش و خئر
 هی هی حاجی کَرَمِ یادش و خئر
 برکه یامو پُر و از آوَوِ بَرَو
 نه چون حالا پُر از خار و چروو
 کاو سیامو سوز سوز و از بَشَش
 یاد سَدُ شَرِ شَرِ آوَوِ حَشَش
 از بَرَوِ قبل از بهار پاروو مَو
 چن تونیرِ نوو تِکِ صحراو مَو
 هر که مهموش وَا شِگَتِ شادی بیا
 همره حَتِ پیشتاوو بادی بیا
 چنتا بیکه چنتا دَلِ بِنَمِ حَشَن
 آخِ بَرِ بیکه دلمِ حَرِگِ تَشَن
 دوره یک شَسَه صفادُش وَا ، وَتی
 تخمه و پَسَه صفادوش وَا ، وَتی
 چایی با هیمه دِگه شُز دَسَه پَس
 سنگِ ناحقِ شُز پَس نورسه پَس
 صحروو حتماً با کباب و سیخِ نووا
 کاهت و حرفِ پُر ز تیغ و ریخِ نووا
 دلمو صاف وَا عینِ آوَوِ بَنگِرا
 خصالِ کاجانِ سَگَشِ چنِ سَنگِرا
 یوردیا پُر وَا زِکِ یا که نِمِشک
 نه چنِ حالا لواشک با تَمِشک

زینته مَشک که شَشِتِ کِپمو خشا
 زَکِ تِکِ دیگوز تَزُشِ حَرِگِ تشا
 هَمَتِ طایی شُوا یادِ وَتی
 شاوو شُ اَگَتِ باید ائکه آختی
 تِه تَخِ برکه اَنکِ وَا چنِ تَغِرگِ
 صحبِ وِگَه رُسزَه رسما نه مَرگِ
 باغتِ آباد، شُرَبوو کم نابوزن
 حس و حال و معرفتِ نَمِ نابوزن
 حَرَمَنِ آبادا ، پُر از بادا وَتی
 هَر چه وَا روو وَا ، چنِ پای پَتی
 آرزو و دِلِ حَشیشوو پیل نه وَا
 بین مردمِ پُر زقال و قیل نه وَا
 حرفِ گِپتر با تَرِیخی هم حَشا
 هر چه وَا کِئتر شِلَه تخمِ چشا
 دَسِ زِدَلِ واسه دلمِ ریشنِ بَبَه
 زخمِ بیخود اکثر از خیشنِ بَبَه
 یادِ بابا علی و شعرهء حَشَش
 یادِ نیمِ تی و ابوزهء پُشتِ چَشَش
 صادقِ آقا ، یادِ کتری یادِ تَش
 یادِ شعرت ، جومِ کِستی جومِ حَش
 الغرض تیتَرِ هوا دوشوا ، چه حیف
 مَکْ مَکْ کئر نوادوش وَا ، چه حیف

عشق در اشعار معنا می شود
زندگی با من و تو ما می شود

یار با مستیش رسوا می شود
شربت از مهرت گوارا می شود

شاعرا پرده ز رخ وا می شود
صورت لیلا هویدا می شود

ان که دارد می رباید روح و جان
کم کمک سلطان دل ها می شود

ای دلا دلبر مهیا می شود
زندگی این گونه زیبا می شود

و آنکه مجنونی ست خود رنجور و بس
ناگهان از تو توانا می شود

در چشم های تو دریا محبت است
با من، تو بودنت دنیای نعمت است

از راز همدلی با من کمی بگو
غم در هوای تو باران رحمت است

غمگین و خسته ام دور از تو ام چرا؟
بر تو رسیدنم خواهان همت است

در دل خرابه بود از دوری تو جان
با بازگشتنت آن را مرمت است

پس از صد سال شعری را نگفتن
و من در خواب غفلت بس بختن

شدم وارد به دنیای تخیل
همان دنیای شعر و بلبل و گل

چو خواهم من شوم یک فرد شاعر
کنم اندک تامل حال حاضر

و من حالا رسیدم به نتیجه
که مغزم بدجوری قاطی و گیجه

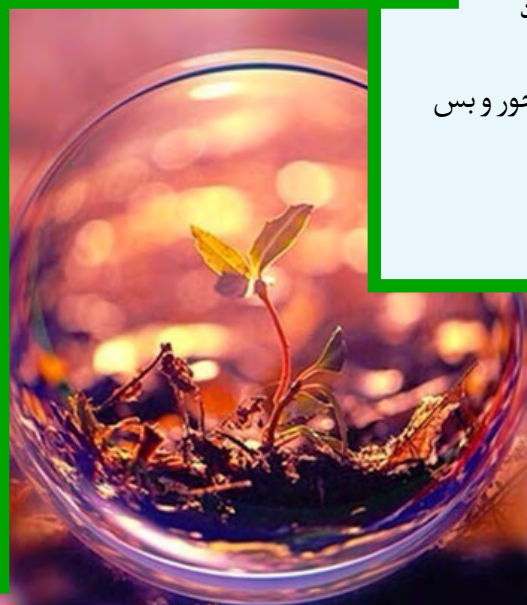
چرا ذهنم بقفلیده خدایا
مگر بنده گناهی کردم آیا؟

اصن هیچی تو شعرم پیش نمی ره
چه مشکل قافیه وزنم که گیره!

نه سبک و واژه ای نه نظم و ترتیب
نه تشبیه و نه تشخیص و نه ترکیب

گمانم گر بخوابم من شوم خوب
نگه دار شما الله محبوب!

فاطمه باقری



Survivor

We hold it against you that you survived.
People better than you are dead,
but you still punch the clock.
Your body has wizened but has not bled

its substance out on the killing floor
or flatlined in intensive care
or vanished after school
or stepped off the ledge in despair.

Of all those you started with,
only you are still around;
only you have not been listed with
the defeated and the drowned.

So how could you ever win our respect?--
you, who had the sense to duck,
you, with your strength almost intact
and all your good luck.

Vijay Seshadri



سرزنش‌ات می‌کنیم که جان به در بردی.
آدم‌های بهتر از تو هم مرده‌اند،
ولی تو هنوز سر وقت می‌آیی و کارت می‌زنی.
بدن‌ات پلاسیده، اما هنوز اجزایش

فرو نریخته بر کف کشتارگاه
یا صاف نشده در آی‌سی‌یو
یا ناپدید نشده بعد از مدرسه
یا از لبه‌ی پنجره پرت نشده در ناامیدی

از بین تمام آنها که با هم شروع کردید
تنها تویی که باقی مانده‌ای
تنها تویی که هنوز جا نگرفته‌ای
در لیست مغلوبان و مغروقان.

پس مگر اصلا می‌شود احترام‌مان را جلب کنی؟
تو، که فهمیدی باید سرت را بدزدی
تو، که توان‌ات دست نخورده مانده
تو و این همه خوش‌شانسی‌ات.

ترجمه: مسعود غفوری





Vijay Seshadri

دنیا آمد و در پنج سالگی به آمریکا رفت. او اکنون در بروکلین نیویورک زندگی می‌کند، و استاد شعر و نوشته‌های غیر داستانی است. او در سال ۲۰۱۴ برنده جایزه پولیتزر به خاطر مجموعه شعرش، ۳ بخش (۲۰۱۳) شد.

در کارگاه ترجمه ۱۴ درباره ویجی سشدری نوشته و شعر «عدد خیالی» را از او ترجمه کرده بودم. این دومین شعر از کتاب دشت بلند (۲۰۰۴) گرفته شده که برنده جایزه جیمز لفلین شده است. ویجی سشدری در سال ۱۹۵۴ در بانگالور هند به

درباره ترجمه

کلیات روزمره‌ی زیادی هم استفاده شده، که معادلی در فارسی ندارند؛ مثل همان سطر اول، که می‌شود این طور تحت‌اللفظی ترجمه کرد: «ما این مساله را که جان سالم به در برده‌ای همیشه به رویت می‌آوریم، یا مثل پتک بر سرت می‌کوبیم.» اصطلاح *punch the clock* هم اشاره به سیستم قدیمی حضور و غیاب کارگران در کارخانه دارد، که کارتی را سر ساعت پانچ می‌کردند. اصطلاح «کارت زدن» در فارسی تقریباً همین معنی را دارد. *intensive care* که نام کامل تر ICU است را هم نخواستیم به «بخش مراقبت‌های ویژه» ترجمه کنیم. زمخت می‌شد.

با توجه به لحن شعر، خواستم به جای *you* در بند آخر، معادل «تویی» را بگذارم؛ مثلاً: «تویی که فهمیدی باید سرت را بدزدی». یا می‌شد لحن طعنه‌آمیز را بیشتر رو کرد، و گذاشت: «همین تو، که فهمیدی...». یا می‌شد در فرم شعر دست برد و بعد از «تو» به سطر بعد رفت: «تو / که فهمیدی...» ولی سرآخر همین معادل را که نزدیک‌تر به شعر اصلی است انتخاب کردم.

این که سشدری یک فرم کلاسیک را برای شعرش انتخاب کرده گویای خیلی چیزهاست. این شعر در چهار بند چهارسطری به سبک *Ballad* نوشته شده، یعنی فرم شعرهای فولکلوریک روایی، با ترتیب قوافی معین (سطر اول و سوم، و سطر دوم و چهارم هم قافیه‌اند). سشدری می‌خواهد بر روایی و جمعی بودن شعر تاکید کند، که تاثیر طنز سیاه شعر را دوچندان می‌کند. البته در این شعر قافیه‌های کلاسیک کامل رعایت نشده‌اند.

تضادی که بین لحن طلب‌کارانه و پرخاش‌گر شعر با وضعیت شعر وجود دارد، به کل شعر حالتی طنزآمیز می‌دهد. گوینده (یا گویندگان) از این که مخاطبشان به مردن تن نداده شاک‌ی‌اند، و لحن‌شان در جای جای شعر، مثلاً در بند آخر، به طعنه و استهزایی آمیخته با تنفر سوق می‌کند. خلاصه وضعیت عجیبی است نازنین!

این لحن چندگانه شعر، بزرگ‌ترین مساله در ترجمه بود. اضافه بر این، از اصطلاحات و

مردی که ما را میمون کرد

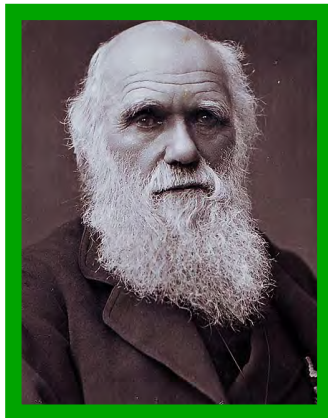
جنگل‌های کشور دموکراتیک کنگو میل می‌دهند. و لذا آفتاب آمد دلیل آفتاب.

اما داروین بر خلاف تصور آن قدرها هم میمون نبود که بلافاصله نظریه تکامل‌اش را عرضه کند. او در مخفی‌گاه خود (به جهت حساسیت کار) ۲۲ سال، یعنی در حفاصل سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۸، برای اثبات این نظریه تلاش کرد. از داروین به عنوان اولین کفترباز بریتانیا نیز یاد می‌کنند؛ چراکه او

در ابتدا این گونه از پرندگان بی‌زبان و از همه‌جا بی‌خبر را مورد مطالعه قرار داد و اصرار داشت که اولین گونه کبوترها به جای پر، پشم داشتند. در تاریخ آمده است که او پس از اثبات ادعای خود با حالتی نیمه‌برهنه از مخفی‌گاه‌اش خارج شد و با «کفتر کاکل به سر وای‌وای» گویان، این خبر را به اطلاع یار مربوطه رساند.

داروین برای رسیدن به نظریه تکامل خود از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. به

طوری که او از تنها همسر خود ده فرزند ناقابل به یادگار گذاشت. به بیان صریح‌تر و بر اساس همین نظریه، او اثبات کرد که فرزند ارشد خود نسبت به فرزند دوم میمون‌تر است. و همین‌طور بگیریید تا برسند به ته‌تغاری، عزیز کرده‌ی مامان و بابا! جا دارد از این پشمالوی میمون‌مآب به خاطر حفظ و بازشناساندن پیشینه‌ی خود و این که ما که هستیم و از کجا آمده‌ایم تشکر و قدردانی کنیم و به او بگوییم که: «خسته نباشی دلاور، خداقوت پهلوان.»



ما به طور طبیعی هیچ مشکلی با میمون‌ها نداریم، اتفاقاً حیوانات بامزه و شیرینی هم هستند، اما این که یک نفر پیدا شود و بگوید که این حیوانات بامزه ده میلیون سال تلاش کردند تا از چهارپا روی دوپا راه بروند، اگرچه اتفاق تلخی است که به همه جای حساس بدن آدم برمی‌خورد، اما کاملاً صحیح و مستدل است. تقویم این هفته را به بهانه‌ی درگذشت تئوکار بی‌مثال مکتب میمون‌نویسم، استاد

چارلز داروین، که کرک و پر نامبرده در ۱۹ آوریل ۱۸۸۲ ریخت، به این ادعای بی‌حرف و حدیث می‌پردازیم:

داروین برای اثبات این که بگوید پدر جد اش از نسل شامپانزه‌های مجمع‌الجزایر کومور است، از نظریه‌های متعددی بهره برد. یکی از آنها، نظریه انتخاب طبیعی یا همان نظریه‌ی بخور تا خورده نشوی یا بزن تا زده نشوی و قس‌علی‌هذا، بود. مطابق این نظریه، او معتقد بود که: «گونه‌ها تغییر می‌کنند». پرواضح است

که بر اساس این نظریه، دو چشم و دو ابرو و همچنین دماغ و دهن و این‌ها تغییری نمی‌کنند و فقط این گونه‌ها هستند که تغییر می‌کنند.

امروزه و با پیشرفت تکنولوژی و علم پزشکی نیز نه‌تنها این نظریه رد نشد بلکه کاملاً به تایید هم رسید. کافی است نگاهی بیندازیم به بسیاری از افرادی که بعد از عمل زیبایی و بوتاکس و پروتز گونه، لیمیت دکوراسیون صورت خود را به سمت اورانگوتان‌های ساکن در



از هر چه بگذریم سخن پول بیا بده

داستان بود که بهادر با مهارت تمام آن را به فارسی برگردانده بود. جملات رسمی داستان نشان از دوری حسی عاطفی نسبت به پدر دارد و در آخر داستان با تغییر لحن راوی و در آغوش گرفتن لباس پاره پوره‌ای که هدیه داده بود به یک نوع نزدیکی بین دختر و پدر می‌رسیم.

ادامه نقد الف را از گروه وات ساپ انجمن پی می‌گیریم.

حوریه رحمانیان در باب تقویم الف این هفته اینچنین گفت: وزین و عالی برازنده لئوناردو داوینچی، و ادامه داد؛ این که از طنزهای رایج در شبکه‌های اجتماعی در تقویم‌تون استفاده نکردین و متکی به خودتون بودین مطلب تون خیلی جالب شده. این یک. و دوم اینکه نوشتن طنز سخته، چون همیشه بین هجو و هزل و «طنز فاخر» و مطلب جدی در نوسان هستیم. ولی نکته سوم اینکه مرحبا آقای محمودی.

روز یکشنبه بود و محمد خواجه‌پور اولین نفری بود که راجع به ترجمه راحله بهادر نظر داد: به نظرم داستان این هفته هم متن خوبی داشت هم ترجمه خوبی. نصرا نادرپور افزود: اینجور داستان‌ها روحیه انسان رو خراب میکنه و بتول نادر پور تأیید کرد: باهاتون موافقم عموجان. اینجا بود که محمد خواجه پور اعلام کرد: حق عضویت محمد خواجه‌پور، کیمیا خواجه پور و فاطمه خواجه زاده مجموعاً ۵۰ هزار تومان واریز شد و موجب شد فاطمه خواجه زاده اینگونه بگوید: حق عضویت منو

سمیه کشوری، ابوالحسن محمودی، محمود غفوری، محمد خواجه‌پور، فرزانه استوار و شهرام پورشمسی حاضرین این هفته بودند. همچنین لوح سپاس و تشکر ویژه هفته تعلق می‌گیرد به نسرين خندان به خاطر تلاش فراوان جهت حضور در جلسه این هفته انجمن، هر چند بعد از پایان جلسه رسیدند ولی همت ایشان ستودنی است. شعر «مثنوی خونه کدیم» از مهدی فتاحی نقد شد. بازی با ضمائر و حروف ربطی و کلمات در بعضی ابیات صرفاً جهت تکمیل وزن به شعر ضربه زده بود. فضا سازی و زمینه‌سازی کافی برای بیان یک شوخی و طنز در شعر اتفاق نیافتاده و به یکباره فضا و زمان در شعر عوض می‌شد.

با این وجود به نظر می‌رسد فتاحی ذهن روانی دارد و به راحتی می‌تواند با کمی مطالعه مشکلات وزنی شعرهای خود را رفع کند.

شهرام پورشمسی (پسر حاج درویش) مهمان این هفته انجمن بود که شعری را به گویش گراشی از خودش خواند. پسر هم همانند پدر در فضای شعر بومی کار کرده بود و خود را وامدار شعرهای بومی صادق رحمانی می‌دانست. قرار شد شهرام شعرهای خود را بیاورد تا پس از انتشار به صورت مفصل نقد شود.

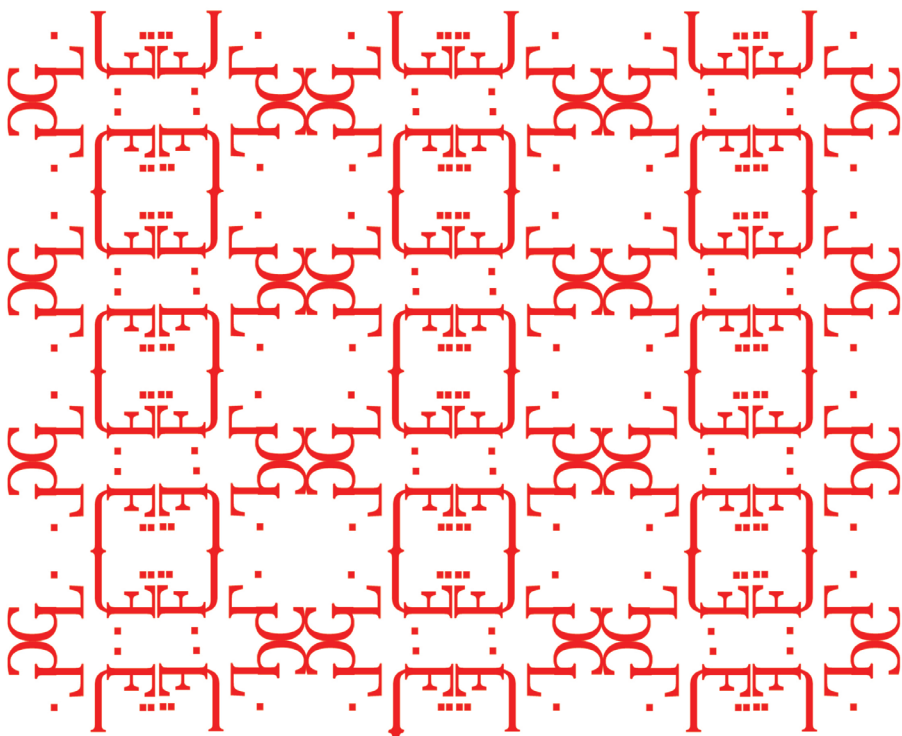
داستان «خدا حافظ ددی» اثر نامیتا وارما و ترجمه راحله بهادر نقد شد. کشف لحظه تحویل جسد تشریح شده پدر، نقطه جالب

چرا پرداخت کردین؟! (خانم خواجه زاده، آدمی‌اه. اشتباه می‌کنه، شما بیخشیدشون...) مسعود غفوری از جمع‌آوری مناسب حق عضویت‌ها به وجد آمد و گفت: ظاهراً تجربیات آقای تقی زاده از کاسبی در دبی مفید واقع شده. هنوز پارازیت واریزی محمد خواجه‌پور در نقد ترجمه راحله بهادر تمام نشده بود که اعلام شد؛ امروز روز دندانپزشک است. فرزانه نادرپور خطاب به حوریه رحمانیان: حوری دندون کشیدنی رو باید کشید. روزت مبارک عشقم. فرزانه نادرپور ادامه داد: البته دندون اسب پیش کشی رو هم نمی‌شمورن. سحرالسادات حدیقه نیز در باب سختی کار دندانپزشکان و کمی حقوق و درآمدشان اینچنین گفت: باور کن اکثراً قبلش مسواک می‌زنن بعد میان عزیزم... با این خورده نونا که همیشه روزگار گذروند... یا یکی گفته بود که روز دندانپزشک بر تمام جراحان مغز و اعصاب مبارک باد.

سحرالسادات حدیقه بعد یادش افتاد که هی وای باید راجع به ترجمه راحله بهادر نظر می‌دادم: روان و زیبا... و کلمات به جا و خوب استفاده شده بود... آهنگ داستان را رو هم خوب درآوردین. فرزانه نادرپور افزود: با تشکر از ترجمه خوب خانم بهادر، اگر در جمله آخر به جای گریه کردن از اشک ریختن استفاده کرده بودند تصویر غرق شدن بهتر مجسم میشد. از هر چه بگذریم سخن پول خیلی خوش‌تر است. حسن تقی زاده: به مناسبت

روز دندانپزشکی، هر کس که حق عضویت الف را نپردازد؛ خدا کند دندانش را کرم بخورد ویکی هم درد بگیرد. محمود غفوری فصل الختام تبریكات روز دندانپزشک را اعلام کرد: روز تنها قشری که همیشه دهن آدم رو سرویس میکنه مبارک. حوریه رحمانیان درباره شعر و گرافی فاطمه آبازیان قلم زد: BHCg stat positive، جواب مثبت آزمایش بارداری، و بعدش اون شعری که با دست خط مادر نوشته شده. بیشتر به یک یادگاری خصوصی می‌مونه تایه شعر و گرافی. ایده ی خوب ولی اجرای خیلی ساده ای هستش.

فرزانه نادرپور ادامه داد: متأسفانه مشکل اکثر آثار خانم آبازیان این است که کارهایشان را به صورت اتود ارائه میکنند. ایده مهمتر از اجرا نیست! یک اجرای بد ایده ی خوب شما را نابود می‌کند. ناهماهنگی نوشتار (به صورت تایپوگرافی، کالی گرافی، فری هند و...) با آبژه های درون اثر بدون توجه به کانسپت مورد نظر، عدم بکارگیری صحیح ابزاری چون دوربین عکاسی، چیدمان حروف، ترکیب بندی کار همه به صورت ناشیانه و سرسری است. پیشنهاد من به ایشان این است که کارهای منتخب جشنواره ها و یا آثاری که «حداقل» به مرحله چاپ رسیده اند را بیشتر ببینند. می‌خواستم قصه‌ای پند آموز راجع به رعایت نکردن ۹ تا ۹ بنویسم، دیدم همین که بنویسم ۹ تا ۹ کافی‌اه.



تعبانی کنیم

بازندگی

یاد گرفته ایم

پیروزیستیم، ما

